

تقل و لطف طبع خط نستعلیق را بجای رسانیده که بر همه گوی تفوق پیش بر او گاهی با شایط طبع شو گفنی مولانا شاری
وقتی که قاضی محمد مسافری در تبریز را سیت وزارت بر او داشته تصدیه جهت دی گفته چون مدتی یافت همچو پیش کرد
و قطع نظر از نشاء مولد نموده بواجق شد و با اکابر آن دیار مختلف میگزارانند تا در گذشت امیر عبدالباقی از ملازمه مولانا
میرزا جان است چون مولانا بتوان توجه فرمود و همراش گزیده پس بپند دارد و در خدمت عبدالرحیم خان بود
در اکثر علوم مخصوص عربیت و کلام ماهر بوده گاهی متوجه شورش می مولانا صاحب داری در بد و جوانی بپند دارد شده
از محمد خان نیشابوری رعایت دانی یافت و پس رفتن گرت دیگر آمد روح خان اعظم کرده بوسید امیر محمد خان انگلیز با گله
اکبری راه یافت و تصدیه گذرانده اکرام یافت بطلاقت لسان و گرمی هنگام زبانی دیوان عزل دارد و شنوی
در متبع بوستان گفته ساهری ولد حسیدی بشیوه تجارت معیشت می نمود و بلطف طبع شو درستی می گفت
و قوعی ولد جدادی است بعد کمال بیاحت بر آمد و جار و بکشی عتبه علیه ابا عبد الله الحسین اختیار
می نمود شو با کیزه می گفت فصیحی سخن نیک میر سیده و شوران فصیح می گفته صبور می ولد قرابیک زرگرو زشر
و نظم و الا سلیقه بوده مولانا عمری کما نگر تصدیه در روح شاه طهاسب گفته دیو اسط گوی و چو گانی که هم بنام نامی
آن باد شاه مزیل گردانیده صلواتی یافت مولانا لطیفی ولد مولانا کما نگر است بلطف طبع همواره نکات شیرین
و حکایات رنگین و حکمت بنزل آینه فرخ انگیز بر لوح بیان می نگاشت مولانا طونی سردار بپس بود حاصل
ادفات صرف موس کیمیا نمودی منظومه اش در رعایت هموار است حواجه فانی در دیشش خوش زندگان بوده
گاهی شومی گفته حقیقیری بوج و تقوی موع بوده گاهی شوم می گفتی فقیری خیالات نیک داشته در اسالیب
نظم طبعش موافق افتاده سهوی خط نسخ تعلیق خوب می نوشت و شو موار می گفت نظمی در سلک ناطقان بنظم
سخنوری انتظام داشته جعفری در علم استخراج در سل بخش داشته گاهی شومیزی گفته نظری همی کسب پدیدوری
می نگاشت و شومی گفت حشری از شوای شاه عباس ماضی است فتوحات شاه می بنظم آورده شکیمی تر کنده
بود در عهد شاه طهاسب بقرین آمده مایلی در شو و سیاق بهارت کامل داشت در عهد شاه طهاسب مرزا احمد تصدی
خالصات فارس دست تقاول در آن کرده مایلی با طائف رعایا بدرگاه آمد و تصدیه منضمین اظهار علم بعضی رسانید
شاه کسی توان صل از مرزا احمد و مانند و جو مات رعایا مسترد فرمود همی تبریزی شاعری برجسته بود و بنظر بازی
انده فریفتگی داشت حاکم تبریز از جبهتش بسیار مظلوم بوده اما چون در حضور او با ساده رویان شوخی میکرد ناچار بگلام
مجلس پوست برایش می کشیدند ازین سخن شدن عاجز آمده بشیر از گریخت و از امام علیخان حاکم فارس التفات یافت

حسد اوی آهنگر بود لهذا این تخلص گرفته و والد و قومی است که مذکور شد سخنش در تمامی محکم بود و صالح و عیب در
 شاه جهان بهیند آمده بخدمت معتمد خان که از امرای بنگاله متعین بنگاله بود رسیده صاحب مرزا محمد علی نام سلطان
 اصحاب فصاحت و برهان از باب بلاغت بود از ابتدای ایجاد سخن مثلش کم بر خاسته در عهد شاه جهان بهیند آمده بخدمت
 ظفر خان بن خواجہ ابوالحسن تربتی صوبدار کشمیر و حوزرد و باغ از کل بماند او را شش مروض حضرت شاهی شده از روی
 بادشاه بر اخصارش بسیار رفت وی استدعای خطاب ملک الشواری نمود چون کلیم از ان پیش بان لقب مستشا
 شده بادشاه را تبدیل خطاب کلیم دشوار آمده فرمود تا ما در ای ملک الشوران هر خطابی که صاحب گردید گرم شود
 درین اثنا بعد هفت سال سزید مرزا صاحب آمده ویرا بر اوق برد تا آخر عمر پیش سلاطین و امرای صفویه مکرم
 زلیته عارف از یاران مرزا صاحب بوده عنایت بهره از فضیلت داشت در عهد شاه طهماسب مدتها
 شیخ الاسلام تبریز بوده ساکت تبریزی نامش مرزا امین بهیند آمده در ملک نوکران عالمگیر بادشاه نظام
 یافت و همراه شاکت خان در بنگاله بسری بر دار فتح شیخ عثمان و احمد بیگ و ایمان ملامون نام که
 صون مشرب و سیری بفقیر بود و افلاکی که پیوسته بمشقاوی گذرانندی و مرزا باقر قاضی زاده تبریز و
 خروشی حسن بیگ نام و خازن محمد امین نام لقب باقا شیخ و در ویش کابین که بوقت مشرب و موصوفه
 در اغلب کلب حسین نام و راضی محمد رضا نام که دو بار بسیر بهیند آمده و رفعتی میرزا ابراهیم نام که بهیند آمده و شاکر
 محمد علی نام که بشیوه زرگری و نقاشی کسب معاش میکرد و میرزا طالب و ملا عصری که در اصفهان کسب
 زرگری گذرانندی و عنوان محمد رضا نام و عجزی حسن بیگ نام و قاسم خان که از بنگالی امانی است و بهیند
 آمده بود و کاظم که در کاشان نشو و نما یافته و واحد ملا رب نام و میرزا اقیلم و شال نفی نام و مسدع
 و مرزا محسن و مطیع که مردی تاجر بوده و بهیند آمده و ناظم صادق نام که هر یک روشن بیان سخن پر و از ان
 خط ممتازند قوسی که در قاضی حنی شده و بود و لهذا این تخلص گرفته و معلوم محمد حسین نام که بهیند آمده
 و نظمی که پاره طالب علمی داشته و ناچی که شاعر کم بود ایضا بلبلان آن بوستاندار و بیل طوش قبل عرض
 رخ با کثرت در خان و آبهامی روان و لطافت اسواق و نزاهت تمام ممتاز از بسیار شهر و مقام است
 جبل سیلان که از اعظم جبل های جهانست بر جهای گرهی اودوق بر زبر کوه قله سوم بدو زمین که بعضی بر زمین
 در ماش اعتبار کردند چون میان کین کرد و وزیر برادر کیکاوس جهت سلطنت نزاع افتاد بدان قرار دادند
 که هر که فتح و زمین نماید بادشاهی باید و چنانچه در شانها مذکور وزیر بر با نود و طوس رفته بعد هفت روز ناکام

برآمد و فتح نموده باوشاهی یافت فرمود تا اوجیل را عمارت کرد و از ان زمان آباد است قریب صد پاره
ده توابع دارد در عجائب المملوقات آورده که بر کوه سیلان چشمه است و یک سین بران ساخته اند سطری
و یک یک ارش مردمان چون گشت را آب دهند گرد بر گردی رقص کنند تا بانگ رعد از ان بر آید و در چوپای
آب روان شود بعد سیری کشته تائیس ولایت آید و گل سرخ بر سر آن نهند و بگویند تمام شد آب بایستد و در مجرای سیلان
آورده که در سال دویست و هفتاد و هشت در ولایت اردبیل شب چهاردهم ماه گرفت آرزو شد باران
و نیا تا یک بود تا وقت نماز دیگر پس باد سیاه بر آمد تا دانه ای از شب برنت پس زلزله بر آمد شهر بر گردید کسی نماند
صد هزار کس دین کردند با زلزله دیگر آمد صد و پنجاه هزار کس را از فیکل بر آوردند و شیخ صفی الحق والدین مع اولادش
در ان مکانست در زمان سلاطین صفویه بر کنگنه عظیم و خیاخی و نیم کرده التجابدان حضرت بروی از بازخواست سلطان
صفو گردید شیخ صفی الحق والدین ابو الفتح اسحق نسبتش با امام عظیم موسی کاظم بیست و یک پشت بنویسید
میرسد شیخ صفی الحق والدین اسحق بن شیخ امین الدین جبرئیل بن شیخ صلاح بن قطب الدین بن صلاح الدین رشید بن
محمد الحافظ بن عوض بن فیروز شاه بن شرف ماه بن محمد بن حسن بن محمد بن ابراهیم بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن
محمد بن احمد اعرابی بن ابو محمد القاسم حمزة الامام العمام موسی کاظم چون محبت الهی در او اثر کرده طلب شد
نمود و به پنهان ملاقات برادرش صلاح الدین رشید بشیر از رفت در خانقاه شیخ ابو اسحق ابو عبد الله خفیف
نزول فرمود و چند برادرش خواست بخانه بردند و بیعت در ان بلده بصحبت شیخ سعیدی و بسیاری از مقربان
بارگاه احدی رسیده آخر بقاعدی امیر عبدالشرف فارسی بخدمت شیخ زاهد گیلانی رسیده آنجا همیشگی جای رسید که
در ماهی زیاده از یک کرت چیزی از ماکول و مشروب نپسیدی پس در اندک زمان بمقامات علیه رسید و بفرمود
شیخ زاهد در اردبیل تلبقین سالکان پرداخت تا حدی معتقد علیه شد که روزی امیر چوپان از آنجناب پرسید که
میرد ان شما بیشتر از دنیا لشکران ایران گفت در ایران تنها بر ابریک اصحاب جلالت صد نفر از ارباب ارادت
بوده باشند در صفوات الصفا از پیر محمد داروری منقولست که در یک روز قریب بیست هزار کس بر دست
ایشان توبه کرده در سلک سائر مریدان دست انتظام یافتند و از مولانا عبد اللطیف که پیش نمازی بوده
فقتت که وقتی میفرمودند که مرا اکنون دو هزار مرید صاحب کمالست که قطع مقام خوف و خطر کردند و قریب سی
سال معتبر آن قده اولیا خیر البریه مرجع و ملاذ ارباب فضل و کمال در مطاف طوائف مجدد جلال بوده در تاریخ
بعد هم ذی حجه نهند دسی و پنج منقب ولایت عهد شاه و بولوار شد خود صدر الملة والدین موسی بن شیخ

زاهد بود داده متوجه جهان جاودان گردید شیخ صدرالدین موسی بعد والد بر سجاده نقوی و طهارت متمکن
 گردیده سلاطین زمان مثل جان بیگ خان و پسرش تزدی بیگخان و امیر تیمور کورکان بقدم نیاز از آنجناب تمین
 و تبرک می جستند در صفوت الصفا مسطور است که در آنروز که شیخ زاهد صبیح خود بی بی فاطمه را بجای
 کلخ شیخ صفی درمی آورد در اثنای مجلس معتبر غاست و باز نشست بعضی از مریدان سبب قیام را پرسیدند
 فرمود که فرزند بی بی فاطمه بر من عرض کردند شیخ عظیم آن فرزند که قایم مقام من و صفی خواهر بود بر خاستم چون
 شیخ صدرالدین رحلت میفرمود شیخ خواججه علی را قائم مقام کرد شیخ خواججه علی در او احوایام زندگان
 عازم حج شده شیخ ابراهیم را بر سندان رساند و با طائفه صوفیه قدم در راه نهاد بعد ادای حج در راه
 مریض شده رحلت فرمود شیخ ابراهیم منصب خلافت بر پسر خود سلطان جنید داده در گذشت سلطان جنید
 چون بر صدر ارشاد بر شد در اندک روزی از دحام خاص و عام بر سرده اش چنان شد که مرزا جهانشاه فرزند
 عراقین و آذربایجان از زوال ملک خود متوسلیم گردیده حکم کرد که آنجناب توطن نفرماید سلطان جنید بجانب دیار
 بکر توجه فرموده ابو نصر حاکم دیار بکر دختر خود خدیجه نام از دو اجنبی داده بعد چند وقت طائفه از صوفیه را
 بکوه متفق ساخته جهت عزاجانب گرجستان حرکت نمود چون بولایت شروان آمد امیر خلیل اللهدالی شروان
 سر راه بروی گرفته بهم بکمال انجاسید چون دیدن صحیح سلطنت صفویه را هنوز جهلتی بود آنجناب بدست سروانشاه
 افتاده بقتل رسید چون از آن صوفیه دست متابعت بدامن سلطان حمید کرد که ارشد اولاد سلطان جنید و
 خواهرزاده امیر حسن بیگ بوده زود ویرا بر سندان خلافت نشاندند سلطان حمید راجی از سقراط فرزندی که ششبر
 دو ازوه ترک بوده بر تارک می نهادند و هر که بارادت با اومی پیوست از همان جنس افسر بادید چون امیر
 حسن بیگ بر سرزاهانشاه دسیر از سلطان ابو سعید ظفر یافت بوسیله حسن عقیدت که نسبت با این دو در مان
 داشت صبیح صلیبه خود علیه بیگی آغاز اورسک از دوح سلطان حمید کشید سلطان حمید را از وی سپهر
 عالی که حاصل شد از انجمن شاه اسمعیل ماضی است سبب رحلت امیر حسن بیگ مواد جایش برافزود
 بر سنت والد مشوبات ارباب جهاد مطمح نظر رسید آشته تا در او احوایات بجانب در بند شروان رایت
 برافراخت و فرخ بسیار بن امیر خلیل اللهدالی که در آن زمان شده دانشاه بود بعد سلطان یعقوب والی آذربایجان
 در حرکت آمده بعد تلاق فریقین در وقتی که شروانشاه بنابر عجز قصد گریز داشت تقارار بزم خیمه شروان
 فرساور گذشت پس مالک شروان و آذربایجان و عراق و عراسان و فارس و غیره سخن ساخته در روز

دوشنبه نوزدهم رجب سنه ثلثین و ستات درگذشته ذکر طبعه اولادش سابق مذکور شده شیخ ابوزرعه با شیخ
 عبدالله خفیف در راه حجاز تا مدینه همراه بوده در نجات آمده که شیخ عبدالله وقتی عازم سفری بوده نزد ابوزرعه
 آمده ابوزرعه مقداری گوشت بکنه بوی گرفته آورده شیخ بخورده چون بسفر بیرون رفت در بیابان راه کم کردند و
 در چهار روز گرسنه ماندند شیخ اصحاب را گفت طلب کند شاید صیدی بیاید تا نگاه سنگی دیدند جلدی و ترو بسیار کرده
 ویرا گرفتند و بکشتند و بر مذیب امام ملک شمت گردن زدند و پیش شیخ افتاده بود هر کس نصیب خود بخورد
 شیخ در خوردن آن تفکر بسیار کرده تا شب بگذشت چون سحر شد سر آن سنگ بسخن آمد و گفت این سزای آنکه گوشت بوی
 گرفته شیخ ابوزرعه بخورد شیخ برخاست و اصحاب را بیدار کرده گفت بایند که پیش ابوزرعه رویم پس بشیر از بازگشت
 دزدی عذری خواست آنگاه بسوز بیرون آمد مولانا حسین از متقیان عبده سلطان حیدر بوده و با شاره آنجناب
 جهت تکمیل علوم متوجه خراسان گردیده و پس در خطبه با فاعده مشغولی داشته تا فوت نمود گاهی بر دین صوفیه مشغول
 مولانا احمد لوبکب و فضل و کمال در عتبات عالیات توقف نموده و از همه چیز درگذشته بیاد است پر دلخته
 خان میرزا در اکثر علوم مخصوص فقه مقصد سبق از بکنان می ر بوده گاهی شومی گفت راز می شاعر نیکو
 طبیعت بوده چون همواره طبیعت بر مزاجش استیلا داشته نزد مصاحبت با هر کسی می باخته و اشعار می گفته
 مولانا یعقوب با ذکا و فضیلت آداب سپاسگیر بر اینک میدانسته و بکنند زبان شومی گفته و ارنش شاعر
 مائل بوسطی بوده فردی هم شاعری بود و الهی شاعر معروف است سمیت محمد زمان بیگ نام از طبقه انراکت
 غلخال اگر چه شهرتش چندان نیست اما دلائمش در کمال آبادان بجد و دیو کوی چشمه است که آتش و تابستان
 کج می بندد و بر طرف تاره که ز او ان نسا خوانند نیز چشمه است که در آتش بیهی می بزود و در یک فرسنگی غلخال کوی است
 همچون دیواری دوست که ارتفاع که بر فرازش بشکل محزبه کوی تقریباً پانزده گز بیرون آورده و از ان محزبه
 لایزال قطرات فرد میریزد مولانا شیخ احمد قناتی نبیره شیخ ابوزرعه غلخال که حیدر عصر بود مولانا احمد در خدمت
 علامه امیر غیاث الدین منصور و مولانا احمد ابوری و مولانا شمس الدین محمد حفی و مولانا کمال الدین حسین لاری
 کسب کمال نموده در انواع علوم درجه والا حاصل کرد پس در قرظین با فاعده طلبه پرداخته تا در نهصد و هفتاد و پنج
 درگذشت گاهی بکودت طبع شومی گفت مولانا فضل برادر مولانا شیخ احمد بکلیه کمالات صوری و معنوی عملی بوده
 گاهی شومی گفته مولانا ملک سعید در طلب علمی تمام بوده مخصوص در معقولات لصاب کامل حاصل داشته در او آخر
 در یکی از منزلات بشیر از رحل اقامت افکند اما در آخر خطبلی بر مزاجش مسنولی شده ذوق شوگفتن بیشتر داشته

امامی در سگ انالی منتظم در شوگفتن و جگر دن و لومی تمام داشته مولانا حسین از دانشمندان زمانت تعریف
 ستم مثل حاشیه بر تزیب و حاشیه بر اثبات واجب پرداخته اردو با و از شهرهای نزه آذربایجان است
 سیب سلطان انجالی شو پیش از بر آمدن بهیل اشعار مناسب بر آن نقش کرده میگزارند چون بهیل بر می آید تن آن
 سپید میناید و باقی سرخی می شود آنرا بر رسم بهیل بلاد میرند از مردمش مرزا کافی منشی الممالک بوده همیشه توفیق
 افضالش بطورای سعادتندی مرزین خواجده حاتم بیگ عم زاده میرزا کانی در ببادی حال بوزارت یکتاش خان
 حاکم کرمان موز بوده چون شاه عباس دفع او کرد استقبای مالک محروسه با و سپرد و بعد عزلش میرزا اطفی بملکت وزارت
 قد از انت مرزا صاوق برادر زاده میرزا کانی بلطف طبع و محاسن بزرگی آراسته بود و در ترب ده سال احوال
 نال بوسطنی داشته پس ترقی کرده چون صلاحیت خان رایت و کالت مر قضا نظام شاه بر فراخت مناصب و
 اقلع لایق ممتاز شد چندی افسر و کالت هم بر سر بنیاده عنقریب سوزول کشته در قفسه غریب کشی علف تیج
 تلف شد مولانا ظهوری از مخصوصاتش بود گاهی شوم گفتی قاضی محمد بلطف طبع و حدت ذهن مخصوص شورا نیک
 می گفته فکری تیج پاره از ستاد ولات کرده از یگو طبعان بر آمد میرزا ابراهیم از مشاییر آنجا است در عهد شاه جهان
 بهند آمده در سد کار جعفر خان مجلسی گذرانید و آخر همه را گذاشته تغییر شد شو نگو می گفت مرا عهده طولش من با عرضش
 مزاک در محبت اقلیم نوشته که در مراغه چشمه است چون آبش اندک راهی جریان یابد سنگ شفاف انقاد یافته
 آنرا مرخوانند کجب وسعت فضا و لطافت کوه صحرا بر با سوی رحمان دارد در تمام ایران جهت رصد ستن جای
 بهتر از مراغه یافته نشد که خواجده نصیر چنانچه مذکور در ان رصد است لطیف الدین زک لطیف کیهان بوده اصلش از مراغه است
 اما مولد و منشاش کاشور اشعار خوشی گفتی و داد زک دادی طمقاصح از بلاد ترک شهری بزرگ میان دو کوه واقع
 در عجب آب البلدان آورده که در میان دو کوه یکراه تنگ دارد که بفرودت از ان باید گذشت زمان و مردان آن
 ولایت در بدن موندارند و بهر محبت زنان تازه بکرت پیدا کنند و زانجا دو چشمه است یکی شیرین دیگر شور هر دو
 در یک غنیر جمع می شوند و از غنیر و جوی آب روان میگردد یکی شیرین دیگر شور که کان در قدیم الایام کژدم آنجا
 بسیار بوده اند بلیناس حکیم بفرموده باد شاه انجا طلسمی ساخته بعد از ان آنجا کسی کژدم ندیده اگر خاک آنجا را
 کسی بجای دیگر نقل نماید و دیوار خانها بان بیالاند کژدم کرد آن نکر و هر که آنجا خاک با خود داشته باشد اگر چه کژدم است
 گیر و مرز نیابد عجز نه ولایت وسیع از اقلیم جهان است آب و هوای نیک دارد انجا عقبه است که کجانب گرم و جانب
 دیگر هوای سرد آنجا مرز کتر باشد و مار و موذیات دیگر از حشرات و ران نباشد آنجا چشمه است که اگر نجاست در ان

اقتد برت مباران شود تا برون نکشد نایسته مقاله خاس بیشتر ذکر بلاد متعلقه اقلیم خاس که در پیش
 ز برت سبد این اقلیم موضوعیت که درازی روز چهارده ساعت و سه ربع باشد و مساحت مطمحش و وسعت و نود و نه
 هزار و چهار صد و نود و سه فرسنگ ابتدا از جانب مشرق از بلاد ترکستان و ماوراء النهر بگذرد و آب همچون را قطع
 کرده بر شمال خراسان و سبجان و کرمان و فارس و وسط بلاد ری و شمال عراق و جنوب آذربایجان و وسط ارمنیه
 و بلاد روم و جزیره یونان بگذرد پس از بلاد اندلس گذشته بجزایر قیونوس منتهی شود طول این اقلیم تا جزایر خالدات
 دو هزار و دصد و پنجاه و پنج و عرض تا خط استوا یکصد و هشتاد و فرسنگ درین اقلیم وسعت و پانزده شهر بزرگت
 دو هزار و هفتصد شهر خورد سی کوه عظیم و سی رود بزرگ باشد شروان بیشتر نام شهری بوده حالا بالماق چند
 شهر نام ولایت از کنار آب که تا در بند باب الالباب انوشروان مصالحو با خاقان باب الالباب سنگ رخام
 عمارت کرده در آنین بران ترتیب داده جمیع محافظت گذاشته تا سد آمد شد لشکر مدیگر باشند و بعضی کتب اصل
 شهر شروانرا که از ابنیه انوشروان است و بقرب باب الالباب واقع از اقلیم ششم شروان و اند باقی توابع او را
 اقلیم پنجم چون احوال آنچه از شروان شهرت دارد با کوشماخی و ارش و غیره است سر آئینه شروان را از اقلیم پنجم گرفته اند
 با کوه شهرهای شهسور شروانست بر کنار رود در بای خرد واقع اطرافش قریب ده فرسنگ یک شمال خاک بهم
 نزدیک گیاه و درخت در آن زمین نزدیک هر گاه دو گز حفر کنند بنجاک سیاه برسد و بعضی جاهاش سنگ را بجای بریزم
 بکار بردند از مضامینش فیلان است که قرب پانصد چاه دارد از جمله نفت سیاه و سفید حاصل شود و درین موضع
 زمین است که هر جای آن جهت طبع حفر نمایند و دیگر بران گذارند و بعد ساعتی با کتر طعامی بکنه بکسول بپزند و سید ذوالقهار
 از اعیان سادات شروان و افاضل زمان بود تصیده مصنوعه در موج وزیر شروان گفت و هفت خردار
 ابریشم صلح یافت آخر براق شد و از سلطان حوزار ز مشاورت یافت بنظم و قلع خوار ز شاه میان مامور گشت
 عنقریب در گذشت عبیدی از دیار خود بسیر کابل آمده مراجعت نمود و از خان احمد گیلان رعایت یافت
 و در جنس ستمین دستمانه بفرودین رفته و در گذشت و شعور و خط نستعلیق و بازی شطرنج مهارت داشته ارش
 از ابنیه انوشروان است و مجمع الغزایب نوشته که هر که آنجا برسد تا گیسر گویند جنازه اش روان نشود و قلعه
 گلستان از توابع آنجا است شماخی تصبه شروان طولش نود عرضش ده با منقصری نهایت آبادی دارد و قرب
 بسیت هزار خردار ابریشم بر سال آنجا بیج و شدرامی شود قعیله از ابنیه قبادین خیزد و ساسانیت آب و هوا
 نیک دارد از مضامینش دره است و رکمال حضرت و آن دارد و در حرارت که بخار آن مانند شعله آتش گذارنده

و سوزیده است چون توی چنبره ایان پذیرد و در منافذ و مجاری فرورد و بمقدار یک تیر بر تپاب باز ظاهر شود و در نهایت خشکی و
 گوندگی شود سلطان الشرای حسان العجم افضل الدین بدیل الخاقانی نام وی افضل الدین ابن علی الشرفیست
 بر قصیده که حضرت بادشاه فرستادی هزار دینار صلوات آن بودی و تشریف و انعام آن مزخور یافتی مسبد
 سخنت طراز کلام وی خاص است پیش از وی کسی برین روش زرقه مولوی جامی در نغمات می آورد که چند وی
 بشو شهرت یافته اما در ای طور شاعری و بر اطور دیگری بوده است که شود در جنب آن کم باشد وی در حضرت
 خاقان کبیر منوچهر نسبتی توی داشته و از جمله محفوضان میزیست چون سالی برین نشن بگذرانید ناگاه ذوق قوش
 از هم کشیدی حضرت شروانشاه اراده بیلقان نمود کما شنگان بادشاه از سر راه گرفتندش بادشاه هفت ماه بقلعه
 شانران حبس کرد آخر بوسله والده خاقان خلاص یافته عازم که گردید و در آن سفر فتوحات کلی دید و صحبت خفیه
 و بسیاری از مشایخ دین رسیده چنانچه در کفیه العواقین اظهار بعضی ازان نموده پس از معاودت در تبریز
 بشیوه عزلت اقامت اختیار نمود و دست بر کسب ثوبات افزودی گماشت تا در پانصد و هشتاد و دوسوی
 عالم بقاشافت در سرخاب مدفون گردید خاقان کبیر منوچهر که خاقان مدح وی بوده بکثرت فضیلت و ستر
 پروری از جمیع بادشاهان شردان امتیاز داشت در نظام التواریخ آورده که ملوک شردان از نسل بهرام
 چو پینه اند و او بکند پشت باند شیر با بکان میرسد اما در تاریخ جهان آریست که نسبت ایشان بانوشروان
 می بوند و ابوالنظر منوچهر بن کسران بن کاوس بن شهریار بن کرشاسف بن ازیدون بن فرامرزی بن
 سالار بن زید بن جون بن مرزبان بن هر مزین انوشروان و بعد از منوچهر دوازده نفر از اولاد وی
 در شردان حکومت نمودند سلاطین شردان بعد از منوچهر مذکور ولد فرخ زاد پس کشتاسب
 پس ملوک کشتابی بود منوچهر بن اشراف فرامرزی کشتاسب پس از وی فرخ زاد بن فرامرزی از عقب او
 کیتقاد پس دلش کاوس در هفصد و هشتاد و چهار درگذشته پس موثنگ بن کاوس او در هفصد و هشتاد
 و چهار درگذشت موثنگ ایالت شیخ ابراهیم بن سلطان محمد داد این با میر تیمور کورکان حاضر بوده و در اکثر
 معارک همراهی کرده در هفصد و بیست و هفت یافته سلطان خلیل بن شیخ ابراهیم بعد در نشتت بحسب اتفاق
 کله سلطان خلیل تاریخست او نیز بر دوش پدر با میر تیمور مصداقت و رزیده در تبعیت کوشید لهذا اقرابکنند
 ترکمان بنابر سعادت صاحبقران در هفصد و سی و یک لشکر شردان کشیده جمیع شهر و اانات را تا در بند تاریخ
 نمود و در هفصد و سی برادرانش کیتقاد و اسخی و داسم بر وی خراج کرده خفت فاش رسانیدند و آخر بمصداقت

میرزا شایخ شدرایشان مندرغ گردانیده در نهمه و شصت و هفت در گذشت پس سر و انشا اله المشهور
 بعضی بسیار بن سلطان خلیل بر تخت نشست شروانشاه تاریکست در عهدش سلطان ابوسعید از خراسان بقصد که
 آذربایجان آمده در قراباغ تملاق نمود و مادام که شروانشاه طریق مصادقت می پیورده جنود خراسان
 از عمر خوناک و طوق چهار پامرفه الحال بودند چون بنا بر نهدید و سعید حسن بیگ لوای مخالف بر افراخت موجب
 ویران و بر ایشان آن لشکر گردید محض کلام انگه درین نهمه و شصت و شش بدست شاه اسماعیل چنانچه
 گذشت کشته گردید بصرام یک بی فرخ بسیار ممکن شده در ثمان و تسعته فوت نمود آنگاه شیخ ابراهیم مشهور
 بشیخ شاه بن فرخ یار قبای حکومت پوشیده در نهمه و بیست و هفت در طراز مت شاه طهاسب صفوسه
 آمده نوازش یافت در نهمه و سی فوت گردید پس سلطان خلیل بن شیخ شاه بوزت مصابرت شاه
 طهاسب من حیث الاستقلال با مورک پر داخته در نهمه و چهل و دو وفات نمود پس شایخ بن سلطان فرخ
 بن شیخ شاه بعد فوت عم بکومت نشست در وقتی که شاه طهاسب فتح شران عزم کرد بقدم مخالفت پیش آمده
 در نهمه و چهل و پنج بدست افتاد و آن سلسله منتهی گردید افضح الدین فلکی محدث مستوفی ویراستاد
 خاقان میداننا شیخ آذری در جواهر الاسرار آورده که خاقان و فلکی هر دو شاگرد ابوالعلا کنجه بودند طراز
 کلام خاقان مفهوم است که شاگرد فلکی باشد بر تقدیر شاعر استاد است و شورش بتناهی مطبوع عموم عسک و
 عزالدین شاعر مجرب بیان سحر آفرین بوده با دو نور فهم و زفا فصاحت فضیلت بسیار داشته ابوطاهر از نیکو
 طبعان در فضل و کمال قدوة ممکنان بوده سعید حسن را عطا با کثرت فضیلت خطوط را در غایت جودت
 تحریری فرمود و سخن نیک میر سعید مولانا مستی از شوای ابوالغازی سلطان حسین عبیدی مروی
 ظرف طبع پاکیزه اعتقاد بوده و با جود طبع خط و شورش شیخ خوب سید است منته زبان از سوز دل شد
 همچو آتش و در دامن من مکن انکار این کاری که افتی بر زبان من امیر حلال الدین دزیر امیر علی پادشاه
 و مولانا کمال الدین سعید که در کلام و منطق و حکایات اعلم علمای زبان بوده و حاشیه بر شرح حکمت
 عین نوشته و مولانا پیر محمد که با کثرت فضل سخاوت بسیار داشته و در خدمت اکبر پادشاه صاحب طبع
 و علم و خیل و چشم گردیده پرورد صدمین طعام می کشیده و مکرر در یک روز پانصد است بخشیده از نیکان
 سخن پردازان آن خط اندیدر شروانی معاصر کاتبی بودی و بادی مشاعرات و در زبده اران ولایت
 منقر است در برابر بوغان واقع در عجائب الخبوات آمده که در ان گیاهی است بر شکل آدمی که گیسو ندارد

و حکما آنرا داخل سمیات شمرند و حد و دوش تا ولایت ارمن و آذربایجان و بکر ارمن و خزر پیوسته صاحب ممالک و ممالک شروان و آنجا زرا نیز داخل آن شمرده در اران چند شهرست مثل تغلیس و بلیقان و شایران و کبچه و برقع اما دارالملکش برقع بوده برقع طوش فح با عرضش مل از ابنیه اسکندر رومی است و قباد بن فیروز نیز مجید آنرا عمارت کرده شایع عباس که نام وی احمد بن محمد بن یارون الصونی بود از آن شهر است تغلیس از شهرهای مشهور ارانست بانی آن نو شیروان بوده در آن شهر چشمهای آب گرم بسیار است و حمامی بر سه چشمه بنا یافته بغایت گرم احتیاج بانس ندارد و عجایب المخلوقات آمده که یکی از آن چشمها را خاصیتی است که اگر ده بیضه در و اندازند بیضه پنجه گردد و یکی حدود شش ماه می شود کبچه شهری نزه و خط و کث است مردش ابوالعلا در روزگار شروان شاه کبیر جلال الدین و الدین احسان منوچهر ملک الشرای شروان بوده و در حرامین و منشا شیر ویراستاد الشوامی نوشتند حماد بن مستون درگزیده آورده که چون ابوالعلا دختر خویش بنام خانی داد فلکی را نیز سوانی مصابرت استاد در سرانداه چون مطلبش صورت نیافت بر عزیمت سفر عراق مصمم گردید ابوالعلا بیت هزار درم بوی فرستاد و گفت این بهای چندین کنیزک است که هر کدام بهتر از دختر ابوالعلا تواند بود فلکی آن وجه گرفته عزیمت نمود چون در جبهه خاقان عالی گردید بر سوخت سابق بادی سلوک نکرده ابوالعلا از آن خفت بجوش گفت این خطیب معاصر سلطان محمود غازی بوده و مناظرات وی با مهستی که مشوقه دی بود زبان نزد جمهوریت آوردند که این خطیب مهستی را پیش از خواست بمباشقت دعوت نمود مهستی اجابت نکرده رباعی بدیهه بوی فرستاد و بعد چند وقت این خطیب بگردیل بنام دیگر خوانده مراد خود از دو عامل کرده مهستی بعضی ویرایش پوری میداند اما اصح آنکه از کبچه بوده در لطف طبع و حسن معاشرت و سعادت شرب کنش موزر داشته و شور را خوب می گفته بلیقان طوش فح ل عرضش لقاها از ابنیه قباد بن فیروز بوده و قلو در نهایت حصانت داشته بلا کون بران دست یافت و مردش را هلاک ساخت عمرها آباد گشت در صورت الاقالیم آمده که لشکر ایلمانی مدتی بلیقارا محاصره فرمود بکسر صورت فتح چهره نمود چه جهت منجنیق سنگ یافته نمی شد با خواجه نصیر که همراه بود انتشار نمود گفت تا در خان شهر را بصورت سنگ تراشیده درون او را از زبر بر ساخته بدرون قلو افکندند و فتح نمودند در رفته الصفا است که صاحبقران بعد جهت از دم در صدد آبادان بلیقان گردیده نخر بر لاس را اخراج نموده در حبیب السیر است که مرزا شایخ خواست که آن شهر را عمارت نماید بعضی مانع آمدند و جو بات گفتند هر آینه بکفر جونی اشارت فرموده که تا حال جاریست

و آبادان بیلقان از آن بکسول پیوسته بجز نقدیر امر در بقدر دبی آبادان دارد مجیر الدین از نشیان آنجا
 آذر باجان بوده قزل ارسلان زیاده بر دیگران شفقت با و نموده پس از چند وقت از ملازمت استعفا
 خواسته سده سینه سلطان طغرل را ملازم گرفت و قزل ارسلان بر غم وی اشیر الدین آخستگی و جمال الدین شهبازی
 را ملازم ساخته ارباب عنایات بر درجات احوال ایشان کشود مجیر از رشک قطعه بحضرت سلطان عرض کرده پس
 در آن عمر بنا بر التماس وی اورا جهت تکمیل وجوه دیوان باصفهان فرستادند در هوای و کفایت و کاروان باها از آن
 دیار نقشش ناگوار داشت باعانت سلطان شکی شده در صد و پنجاه ایشان افتاد شرف الدین شفرده بنا بر اعزای مردم
 و یا بیجا رضایش رباعی گفت و بر سر آن جمال الدین عبدالرزاق بپوش کرد پس از قیل و قال بسیار روزی که مجیر بحکم فرست
 روز و او باش غلوا آورده او را بقتل رسانیدند قیل پیوسته خربزه اورا اهلک کرده هزار تومان کبکی عوض خونهای
 جواب کردند امیر خسرو در دیباچه عزت الکمال اورا ترجیح بر خاقانی داده و اظهار کرده که خاقانی طرز سخن از واخذ
 نموده خوارزم اسم ولایت است گویند یکی از ملوک باستان بر جمعی غضب کرده فرمود تا در تپه از آبادی بنایت
 دورشان را بگذرانند آن جماعه را درین مرز گذارشته نقد عاقبت را غنیمت شمرده از آنجا به سرکی عزیزانه رو بجاری
 آورد بعد چند گاه ملک از احوالشان یاد نمود و کسان بخص فرستاد چون بد آن مکان رسیدند دیدند که جهت خود
 خانهها ساخته و بزم بسیار جمع کرده اوقات بگوشته مای میگذرانند چون بزبان آنجا مت خور نام گوشت و رزم نام
 همه بوده هر آینه بجوارزم استهپا یافته ملک رقت کرده بعد و آنجا چهار صد زن ترک فرستاد از ایشان تولد
 و تناسل از چیز شمار بیرون آمد اهل خورزم اکثر لشکری اند از شجاعت بخشش تمام دارند چه مشهور است که مسقته
 سلطان محمود بن تکش شکست یافته بشهر درآمد صباحش هزار هزار سوار بوی همراه شده هوای خورزم لوعی سروده
 که اگر صباحها از شهر بیرون روندیم آن باشد که دست و پامین ضایع کرد و چون موسم کاشتن خربوزه شود و
 بر کسب پاره زمینی را که خارشتر خار در آن باشد مقرفن کرد و سیر بونه خار را قلم کرده شگاف نموده تخم خربوزه
 در آن شگاف گذارد و خربزه در فایت شیرینی و پاکیزگی و تازگی حاصل آید و این نوع خربوزه احتیاج بآب ندارد
 و عجایب المخلوقات آمده که شوره است در حد و خوارزم که چون سوراخ در آن کند همی از وی بر آید مانند
 عمل که از بسیاری خوردن سستی بدن و بنیه حاصل شود و قطب الدین علامه در شرح کلیات قانون آورده که
 از ملک علمای دوران جمال الملک و الدین صاعد بن محمد بن مصدق السعد بن الاصل الکاشغری که مورثت بجمال الدین
 ترکستانی روایت کرده که از دستماع نمودم که از خضر بنجم الدین خنفس که از علمای خوارزم بود فرزند می تولد نمود

که سرش بطریق سرآدمی و بدنش مانند بدن مار بود یکد و ماه که حیات بود نزد ماد را مدد شیر خوردی و بعد از آن خود را در همه که آبی که در حوالی خانه بود انداخته شناوری کردی و باز چون گرسنه شدی نزد ماد را مدد شیر خوردی آخر بفتوی علما مقول شد از مضافات خوارزم کبی اور کبج کبریت که در الملک بوده و اکمال شهر خوارزم عبارت از است و دیگر اور کبج صوفی که از اجزای خندان جبر جانیه طوشش صد ما عرضش لوله از اجزایات بلاد جیحونست بن مسعود روایت کرده که رسول فرمود شب معراج در آسمان چهارم قهری دیدم در حوالیش قنادیل نور آویخته از جبرئیل پرسیدم گفت این شهر است نزد جیحون که است تو در ان مقام خواب کردی پرسیدم جیحون کس است گفت نریست در جزاسان که کس در گرد آن بر فراش میروند زیارت شهید بر خیزد در جبل انجا غار است که آب از سقشش میچکد طلسمی ساخته اند که اگر یک کس در غار شود بقدر احتیاج او آب فرود آید و اگر هزار کس باشد بقدر کفایت ایشان سقشش فرود آید برایش چشمه است و نزدیکش یک تیر بختاب غدیری و در درختی که هر سال چهار باره غایب کرد یکی از لوک فرمود تا درخت را بسامیر و سلاسل استوار کردند چون ایام رسید همه را شکسته تا پدید شد عوامی را جهت تحقیق در قعرش فرستادند بعد از مدتی مراجعت کرد و گفت هزار گز در آب فرود فرستم چه حقیقت درخت اطلاع نیافتم آخر در ایام مجبوریم ستم ظاهر شده و دیگر کات و وزغان و حینوق که مقام تفتی الودیا شیخ نجم الدین کبری بوده دیگر هزار اسب هزار اسب شهر است در غایت محکمی طوش صد ما آب آمو آنرا احاط کرده یک راه پیش ندارد و آن شاه عمر آن جن جن حصین را مان خود ساخته سلطان سجز مخالفت و وزیر لشکر موغلی پنج ماه محاصره نمود تا دست یافت و در حبیب السیر آمده که لشکر موغلی زیاده برد و نسبت سزای بود چون فتح نمود هر نفر بر ابیت و چهار کس حصد رسیده بود تا بقتل رسید حکایت از ابو العباس عینی المروزی نقلت که من قصد دختر ابراهیم رحمت نام هزار اسپ شنیده بودم بان شهر رسیده زیارتش کردم زنی نیکو روی خوب خوی بود استفسار حال نمودم گفت من زن بخاری بودم در قتل عام هزار اسب شوهرم کشته شده جنز کرده و گفتم بار الهی تو میدانی که شوهرم کاسب بوده و قوت هر روز سرانجام می نموده اکنون کشته شد ذوق مرا که رساند درین اثنا بانگ نواز شنودم برخاسته نماز گزاه و تضرع کنان سجده سجده نهادم تو اجم در بود دیدم که در زمین درشتی ام افغان خیزان طی سنگلاخ می کنم و شوهر خود را میجویم ناگاه نداشتد که چه بجویی گفتم شوهر خود را دست دراز کرده گفت دست من بگیر و مرا بر زمین پاکیزه رسانید که نهایت لطافت و صفا داشت قهر ما دیدم که بر گزیده بودم و دهنهای آب دیدم که بر روی زمین جاری بودند بی انگ گنده باشد مردم حلقها

بسته نشسته بودند و جاهای سبز در پوشیده و از سرزق علمای نور زبانها کشیده و سفزاد در پیش بناده
 طعام میخوردند چون نیک نظر کردم همی را دیدم که در آن قتل شهید شده بودند نزدیک ایشان رفته در روی
 هر یک میدیدم از شوهر خود آوازی شنیدم که یا رحیمه دیدم با سخا عه طعام میخوردند بعد از آن روی مجلسیان کرده
 گفت عورت گرسنه را اگر رضا باشد قدری ازین طعام دهم اجازت دادند مرا پارچه از آن نان که در دست
 داشت و او نان بود در غایت سفیدی و نری بطعم از غسل شیرین تر و بچربی از سکه چرب تر آن نان بخوردم گفت برو تا
 در دنیا باشی نیازت بخوردن نباشد و شراب و طعام تو همین بسنده است چون بیدار شدم خود را اسیر یافته و ازین
 روز تا حال که سی سال گذشته مرا باب و نام حاجت نیست از بوی طعام آرزوی شوم تمثیل در تاریخ گزیده
 از مولانا جمال الدین ترک که عالمی مقبول القبول بود نقل می کند که در سال وفات سلطان محمد خوارزمشاه از شهر
 سیکی مروی قزاقها در نام بیک نگار شهید شده بعد مدتی ناگاه از گوشه خانه که فرزند آن او در آنجا بودند آوازی آمد
 که ستم قزاقها در مرا در فلان روز در فلانجا شهید کردند مرا اینجا حالی خوش است و با سفا و هزار روح با استقبال
 روح که درین دوسه روز خواهد مرد آماده ام چون خاطر متعلق بشما بود آدم تا بنگرم که حال شما چیست اکنون باید که
 اهل شهر را بگوئید که آفت و بلائی عظیم متوجه این شهر است برای دفع آن بلا صدقه بدهید اهل قزاقها درین احوال متوجه
 آن گوشه بنیاد نگاشتن کردند و محاسن را اینجا یافتند ناگاه از گوشه دیگر همان آواز آمد و در مش گفتند که اهل این
 شهر از ما باور سخن اسند کرد گفت با ایشان بگوئید که در میان سیدان چوبی نصب کنند که من از اینجا با ایشان حکایت
 کنم چون این خبر مردم شهر رسید در میان مجتمع گشتند از چوبی که در اینجا نصب کردند آوازی برآمد که تصدق کنید
 و این دعا بخوانید که اللهم کفی عذابی و کفی عن العقاب و کفی عن السوال و تا سه روز آن آواز را از آن موضع مختلف
 شنیدند قدوة الاولیاء شیخ نجم الدین کبری کنیتش ابو الجواب و نام احمد بن عمر کبری از آن جهت لقب یافته
 که در آوان جوان مباحثه بر همه کس غالب آمدی دلی تراش هم لقب داشته هم از آنکه بر هر که در غلیات و جود نظر
 اقتادی و نماندی روزی بانه رگانی بسبب تفریح بخانه در حالت حالش در آمد مبرته ولایت پیدا اجازت
 ارشاد گرفته بمقام خود رفت روزی در هوای باز صوره را دنبال کرده ناگاه نظر شیخ بر صوره افتاد برگشته باز را
 گرفته پیش شیخ اقتاد روزی سخن از صحاب کعبه برتیب یکی از مردیان بخاطر آورد که آیا اکنون کسی باشد که صحبت
 دی و در سنگ اثر کند شیخ دریافت بدرخانه شد ناگاه سگی بگذشت نظرش بوی افتاده بایستاد و دم جنبانید گفت
 پس بچو شد روز از شهر گریه و بگریه رستان رفته سر زمین می مالید بر جا میرفت و می آمد از عقب او سنگان

دیگر تا عیش بود و در کردی حلقه زندی و دست پیش دست نهادندی عاقبت در نزدیکی بگردش فرمود تا
 ویرا دمن کردند بر قبرش همارق ساختند نقلت که در جواب از حضرت رسول التماس کنیت کرده ابو الجناح
 ارشد اول حال در بهمان رفته اجازت حدیث حاصل کرد و در اسکندریه از محدثی هم اجازت یافت همین محادوت
 بخوزستان وارد شده شیخ اسماعیل قصری ملازمت نمود وی بخدمت شیخ عمادش فرستاده چون در علم ظاهر
 کامل بود شیخی بجا طر گذرانید که علم من زیاده از علم شیخ است از وجه حاصل شود صاحبش شیخ عماد فرمود بمهر کرد که این
 هستی را روز بهمان از سر تو بسلی برار و بمهر رفته شیخ را دید که باب اندک وضو می سازد از وی نقلت که مراد
 خاطر گذشت که آیا شیخ روز بهمان بنیدانگه از اینقدر آب وضو با نیت چون وضو ساخته دست بر روی من افشاند از خود در فرمودم
 قیامت قائم شده و دوزخ نمایانست مردمان را گرفته با تش می اندازند و در آن مابین پشته است شخصی بر سر
 آن پشته نشسته هر که میگوید من تعلق بوی دارم را می کشند من نیز گفتم که مرا را کردند بر پشته بالا رفتم و دیدم شیخ روز
 بهمانت در پایش افتادم و عذر خواستم سبلی سخت بر تقای من زد چنانچه از شدت آن برود در افتادم در آن افتادن
 از غیب باز آمد شیخ سلام نماز داد و بود در پایش افتادم در شهادت نیز بسلی بر تقای من زد و فرمود اهل
 حق را انکار کن بعد از آن امر کرد که باز کرد بخدمت شیخ عماد رو و مکتوبی نوشت که هر چند من دانای بفریت
 ناز کرده بفرسیم پس بخدمت شیخ آمده مدتی بودم چون سلوک تمام کردم خصت خوارزم فرمود نقلت که چون
 کفارتار اراده خوارزم نمودند شیخ بعضی اصحاب مثل سعد الدین الحموی و رضی الدین علی لالای غزنوی را طلب فرمود
 و گفت بر خیزید و بیاید خود روید که آتش از جانب شرق بر افروخته اند که نازد یک مغرب خوارزم سوخت و
 این فتنه است که دین است مثل آن شده اصحاب و من کردند که شیخ هم با ما موافقت فرماید فرمود مرا اذن نیست
 چون لشکر بکنار شهر آمد شیخ خرقه در پوشید و میانرا حکم بر بست و نعل خود را از هر دو جانب پرسنگ کرد و نیزه در دست
 گرفته بردن آمد و گد در ایشان انداختن گرفت کفار و یرا تیر باران کردند تا بر ختم تیر از جهان رفت گویند در وقت
 شهادت پرچم کافر گرفته بود بعد از شهادت خلاص نتوانستند کرد آخر پرچم را بریند این قضیه در شان عشر و
 ستاد واقع شد شیخ مجد الدین بغدادی و سعد الدین حموی و کمال چندی و رضی الدین علی لالای و سیف الدین باخرزی
 و نجم الدین رازی و جمال الدین کیل و مولانا بهاد الدین ولد از تربیت یافتگان شیخ اندر گزیده مسطور است که
 لشکر تا مر چون بکوال خوارزم رسیدند کسی نزدیک شیخ فرستادند که تو از میان این جماعت برای مباد آسبیت رسد
 جواب داد که هفتاد سال در زمان فوشی با ایشان بودم الحال در وقت ناخوشی چگونه گذارم که از مردت دور است

بعد از آن کتاب مذکور است که قبر شیخ ناپید است احوالاً در فلکات رباعی چند برزبانانش جاری می شد صحنه
 صافی شده یکیشی عزیزان کرمان به بر خیز بکفرت خداوند جهان به اشکی بده آلوده گنجی برگیره آهسته بزبان آبی
 و ملکی برگیره شیخ مجدالدین بغدادی کنیتش ابو سعید دانش مجدالدین شریف بن المودید است بعضی گفتند
 اصل وی از بغداد است و سلطان محمد خوارزم شاه از خلیفه پدر ویرا که طیبی حاذق بود التماس نموده در برخی ویرا
 از بغداد که خوارزم سیدانشن ثانی اتریب بوقوع است محمد عومنی در تذکره آورده که مجدالدین تحت خدمت
 ملوک کردی و در حضرت خوارزم شاه تربیت تمام داشتی ناگاه بطلب حق هم راه بسته خدمت شیخ نجم الدین لازم
 گرفت ریاضتهای شگرت کشیده بعد پانزده سال شیخ الشیوخ خوارزم گردید و با آنکه پانصد هزار دینار وقف
 صوفیه کرده بود در سال خراج مانده خانقاهش و دست دینار زر سرخ بوده در نعمات مسطور است که روزی شیخ
 مجدالدین با جمعی نشسته بود سکری بر و غالب شد گفت ما بیضه بط بودیم برکنار دریا نجم الدین مرعی بود بال
 تربیت بسرا فرود آورده تا از بیضه بدون آمدیم با چون بچه بط بودیم در دریا رفتیم و شیخ برکنار دریا با ما شیخ بنور
 کرامت آنرا دریافت بر زبان آورد که مجدالدین در دریا میراد شیخ مجدالدین آنرا شنیده ترسید پیش شیخ سواد الدین
 نضرع نمود شیخ را چون وقت خوش بینی مرا خبر کن وی در وقت سماع و حالت مجدالدین را خبر کرد پای برهنه
 طشتی پر آتش بر سر آمده بجای کفش بایستاد شیخ دیده گفت چون بطریق در دریشان عذر سخواهی ایان و دین بایست
 بر وی اما سرت برود و در دریا میری و ما نیز در سر تو شویم و سرهای سرداران و ملک خوارزم در سر تو شود
 و عالم حزاب گردد با نیک فرستی سخن شیخ بطور آموگوشید شیخ مجدالدین بر حسب مجلس و عطا نهادی مادر سلطان محمد
 گاهی بزبانت وی امدی و وعظ شنیدی در میان شیخی در حین مستی سلطان رسانیدند که مادر تو بمنزب عینقه در خراج
 شیخ آمده و وعظ شنیدن را بهانه ساخته حکم کرد تا شیخ را بدجله انداختند چون خبر شیخ نجم الدین رسانیدند متعجب شده
 سر بسجده نهاد و بعد از زمان سر بر آورده گفت و حضرت در خواستم تا بگویند های فرزندان ملک از سلطان بازستانند
 سلطان چون از آن خبر یافت پشیمان شده پیاده بکفرت شیخ آمد و سر برهنه ساخته در صف نخل بایستاد و طشتی پر زر
 کرده و شمشیر کفن بر سر آن نهاده گفت اگر تقصام می فرمایید اینک شمشیر و اگر دیت می ستانید اینک زر شیخ و جواب
 فرمود که دیت فرزندانم جود ملک نشد و سر زبرد و در سر بی خلق و سرانیز در سر او شود سلطان نومید شده بازگشت و
 عنقریب چنگیز خان خروج کرد و رفت آنچه وقت شهادت شیخ مجدالدین بقولی و بسجده بقولی در دست و در تمانه این رباعی
 پیش از شهادت فرموده منته در بجز میط خطوط خواهم کردن و یا غزق شدن یا کهری آوردن در کاری بنماطه است خواهم کوهن

با سیخ کتم روی ز تو یا گردن شیخ علاء الدین از امام بانی دین فحاشی کردی دو اوزه روز یک و فزون باز
 گذارده و پانزده سال پهلوی زمین نهاده همیشه روزه داشتی و بعد چند روز بانگ جوشانیده افطار کردی نصیر الدین
 محمود در فنون عقلی و نقلی مخصوص در فن شافعی بجز بوده و بدانتن فن استیفا و سیاحت با بی مفتر زلیه پیوسته در عیالت
 اهل فضل و کمال اقدام می نموده قاضی عمر بن سهلان صاحب مصابری را در علم حکمت و منطق بنام او تصنیف نموده در مجامع
 التوازی مسطور که نصیر الدین در ادب اهل حال با مشرفان مطبخ و اصطلح سلطان سجری پرداخت و تدریج وزارت یافت
 و بواسطه شرب طالعها به همام وزارت را متشی نتوانست ساخت پس مشرف جمع و خرج مالک گردید و در خلال احوال
 میان او و جوهر خادم خبار نقار بر خاست آرزو بر مزاج شاه برگردانیده بوجبات چندی با پسرش شمس الدین علی
 بکس زندان گرفتار گردانید صاحب محمود و بلواج در زمان دولت او کنائی قان و کیو کنخان و منکو قان در
 ولایت ماوراء النهر و ترکستان اسم حکومت داشت چون الغوینره چغیای خان بران مملکت استیلا یافت وزارت
 لوی تفویض نمود و بعد الغوینره قان را سیت ایالت برافراشته بدستور محمود ویرا ماند در سن است و ستمانه
 بر قان ویرا بر سالت نزد اباقا خان ابراهیم داشت بحسب ملائحت که در غنما تخمین یکتلاک نماید او در وقت رفتن جهت عزم و اسب
 مبارقتار گذاشته بود چون بمقصد نزدیک رسیده خواجہ شمس الدین محمد صاحب دیوان با اتفاق امر او ثوینان بر رسم
 استقبال استقبال نمود و خواجہ حجت بکمر کبک کشی در زیر ران داشت در حین ملاقات و خالفت آن نیت را بقدم رسانیده
 پیاده شد و مسووبگی همچنان سواره او را در کنار کشیده بسبب استخفاف گفت صاحب دیوان توانی خواهی که بر حال خود
 بر مرتبه آصف بر خیامی بند داشت از این معنی بنایت آزرده گشت و مصلحت وقت دم در کشید چون مسووبگی بکس
 اباقا خان در آن منظور نظر عنایت گشته بر جمیع امر مقدم نشست و بعبارت خوب ادای رسالت بجای آورده
 بر بنیای آنکه هم او بمن بر حیل و دوستان بود بعد روزی چند اثر بدگمانی در خود مشاهده نمود و در حضرت طلب عت
 کرد و اباقا خان شرف اجابت بخشیده مسووبگی بی توقف و مهال بر نگاورد برقی رفتار سوار گشته در عرض چهار روز
 بکنار همچون رسیده چون ابرو باد آزاب گدشته بخدمت بر افغان پوست و هر چه مشاهده نموده بود در خدمت
 بر افغان خیال خست عراق و فراسان را در خاطر فراراده خواست که حجت با محتاج لشکر و مزوریات سفر سمرقند
 و بخارا را عارت کند مسووبگی گفت ولایت خود را بقدر شکر مملکت موسوم تاریخ کردن از فرد دور است که اگر
 مغوذ با قدر چشم زخمی رسد باری آنقدر باشد که رعایا بر ترتیب نزول قادر باشند و غضب شده فرموده است چو شب
 زند لیکن از ان عزیمت متقاعد گشت بعد از آنکه میان بر افغان و اباقا خان محاربه شد و براق شکست یافت

سو دیک ازور گردانده نزد متبذوخان رفت و بلا فرہ بر اقمان نیز نزد متبذوخان رفتہ کشتہ کشت
 آنگاہ میان قیدوخان و اولاد بر اقمان نزاع خواست بدان سبب ولایت ماوراءالنہر خراب گشتہ خواجہ شمس الدین صاحب
 دیوان بنا بر غباری کہ از مسود بیگ داشت بادشاہ را بر آن آورد کہ جمعی سیاه را با ورا النہر فرستد آقا بیگ نامی
 با فرادان لشکر از آب آمو بہ گذشتہ آتش بیداد بخت بجا را بر افروخت و مدرسہ مسود بیگ را کہ معظم ترین بقلع
 بجا را بودہ با کتب نفیہ سوخت درین کرت جزای آن ولایت بمرتبہ رسید کہ تہمت سال کسی دیار نبودہ آنگاہ
 قیدوخان مسود بیگ را اینجا فرستاد تا در تعمیر بلدہ سعی نماید او بکفایت و درایت رعایای متفرق را جمع
 آورده اہمالت وادبار دیگر بجا را جمع اشرف و منزل عدا گشت انصاری الافاضل ابوالقاسم محمود بن عمر جبار اللہ
 الذی مخشری ز مخشری دہی است از اعمال خود آرم و جوانی تحصیل فضائل نفسانی نمودہ زیارت بیت اللہ شدہ
 عمرا انجانب کمال نمود و اکل زبان گردید از آنجہت کہ در کہ بجا و گشت جبار اللہ لقب یافت پس از تحصیل آغاز
 درس کردہ تصانیف عالی پرداخت شل کتاب مفصل در نحو و اساس البلاغت و در لغت و در بیج الاہر و تفہیم
 الاخبار و الرایض در علم فرائض و روشن المسائل در علم فقہ و شرح ابیات سیدویہ و مستقصی و امثال عرب و ہم العربیہ
 و سوانہ اسلام مدیوان التمثیل و شقائق التمان و القطاس در عروض و بحر کدود و مہناج در اصول و مقدمتہ
 الادب و دیوان الرسائل و دیوان الشعر و غیر ذلک دکشان کہ عمدہ تصانیف اوست در کہ بنام یکی از سلاطین بجا
 نوشتہ گویند سابق از و در تفسیر آچنان تصنیف شدہ بود و چون از حجاز حادث نمود بجا آمد اہل بغداد را
 دید کہ بجمیان استخفاف میوزند و در عربیت ناقص می شمارند روزی در مجلسی کہ جمعی از فضلاء عرب حاضر بودند
 زبان بر کشودہ جمیان راستو بعد از آن گفت من کترین ایشانم دعوی میکنم کہ در تمام عرب کسی عربیت برابر
 من نمیداند اگر کسی را در خاطر خدشہ است ایک حاضر مہج کس را مجال نطق نماید و در بحث عرضند و لاوتش
 سبع و تین و اربعہ بموضع زخمشہ نوشتش ثمان و تلتین و جنسہاتم در زخمشہ او مذہب اعترال داشت و آن مذہب
 آشکارا میوزید چنانچہ در خطبہ کثات الحمد لله الذی خلق القرآن نوشتہ گفتندش این نقصی است کہ تہترا و مردم
 بہت ہمین رعیت نمایند بجای خلق القرآن جعل القرآن نوشتہ و جعل خلق نزد ایشان یکی است و اینک بعضی
 نسخ انزل القرآن نوشتند لقرن دیگر آنت گویند وی یکپایہ تداشتہ و باعانت مصاشش میگردوقتی نغز افغانی
 از وی باعث قطع برسید گفت در ایام کودکی کبشکی گرفته در پای اورسنی بستہ بودم و کبشک از من پریدہ
 بسور اخی رفت و من رین را بکود کشیدم پای او جدا گشت ما درم را دشوار آمد گفت پای تو پریدہ باد چون

سبب نشود نثار کشیدم و جبک طلب علم سوی حجاز میرفتیم در راه مرکب من رسیده از اسپ بر زمین افتادم و پای من شکسته شد چنانچه بغیر از بریدن علاجی نبود ابو الفتح ناصر بن المکارم سطرزی در نغد و نحو و لغت و شعر و سرفتی تمام داشت و در اعتزال و اعلی خلق بوده در سن شصت و سی و هشتاد و دو بموت یافت گویند شوار در مرثیا و زیاده بر معصود مقصیده گفته اند اهل خوارزم او را خلیفه زین العابدین میخواندند شرح مقامات بریری و کتاب العوب در لغت و کتاب از بدی از مصنفات اوست ابو بکر محمد بن عباس خواهرزاده ابو جعفر محمد بن جریر از مطربیت پدرش خوارزمی و مادرش طبرستانی بوده براق برای دیدن صاحب عباد رفته بدروازه اش رسیده یکی از بواب را گفت بصاحب عرض نمائی که شاعری از راه دور بلازمت آمده حاجب چون آنها کرد صاحب فرمود شکر طمانوده ام که هر که هزار بیت از عرب یاد داشته باشد با صحبت کنم ابو بکر شنیده گفت که هزار بیت از شعر مردان میخواند یا ابیات زنان صاحب عباد از قیاس دانست که ابو بکر خوارزمی است او را طلبیده و تفقدات بسیار نمود و گویند صد هزار بیت در ذکر داشته فوئش میسید و هشاد رسد امام الدین مذکری شیرین سخن بوده خواجه ابو الوفا از کبار ادیبان است و علوم ظاهری و باطنی بخش تمام داشته مردم خوارزم بسیار معتقدش بودند و از غایت صفات ملکی پسرشنداش می گفته اند در تصوف تصنیفات نیکو دارد و از علوم عزیزه نیز با خبر بوده فوئش در شهر سمرقند جنس زلفش و ثمانه شتر هم لطافت گفنی مولانا حسین از مریدان خواجه ابو الوفاست مقصد اقصی تصنیف اوست مشهوری بر مقصیده برده نوشته که پسند جمله نضال گشته بنا بر منبع مرشد گاهی بنظم متوجه شدی پهلوان محمد پور یاد رسک ادیبان نظام داشته بنا بر ستر احوال بشیره کشتی گری اشتغال می نمود صاحب مجالس العنان بعضی سخنانش را نوشته از تصنیفاتش کنز الحقائق است حسامی قراکولی مجلس از خوارزم است او در تراکول بخارا نشو و نما تمام یافته زلالی در برات با مرسد که فوئش اشتغال می نمود و شومی گفته گویند سلسله زلالی بجا و لقب بوده عزیز تالیف تولدش کا و خوارزم یافته قونیة سبهری بزرگت قلیچ ارسال در آنجا قلو از سنگ تراشیده ساخته اندک نزد بی یافت عدد این کیقباد سلجوقی فرمود تا عمن خندق را بر بیت گز رسانیده از فوئش خندق بار دی سنگی بر آوردند ارتفاعش سی گز و درش زیاده از هزار کام ارکان دولت عمارات بلند و روان بنا کردند و دره دره شده بر فراز هر دره دره کوهی عالی جوالش مائل باعتبار ارتفاعش بسیار بلخ و سمنان در دره و اوان انکور دره و آلوش و رغایت شیرینی مولانا جلال الدین رودی در آن دیار آسوده است مزارع و لبانین دی آنچه بجانب کوه واقع الی حال محمود آنچه بطرف صحرا بود و بخراب بناده ما و راه التهر و لایق است در رغایت محمودی چون جانب غربی او صحیحون است

در جانب شرقی اوسیکون و این ولایت دو مدار النهر بر یک نهر موسوم باین اسم گشته شرفش و زغانه
 کاشور غریبش خوارزم شالیش تا شگند جنوبش بلخ و عجبای البلد آن آمده که بر ریای همچون از ارض ما در النهر کجاست
 و بر آن دو وجه که مهربکان برگ آن فروریزد و روزی بر زمین بوده بعد از آن بقدرت انقدر من شده
 طیران نماید دار الملک ما در النهر سمرقند است لهذا ابتدا از زمینای سمرقند و طولش صراط عرضش لطا از بلاد
 معظم تورانست در آثار البلاد آمده که اولی الشهر را یکاوس بن کیفا و بنا و پس از آن سکندر سوری محکم بر آن
 ساخته در صد و هجدهموی آن خط گردیده در روضه الصفا است که در زمان سابق سمرقند قلعو داشته که مساحت
 دورش پنجاه هزار کام بوده و بعد در نهم گشته چون کر شاسب آنها رسید گنجی یافته فرمود تا از آن گنج آن قلعو را
 ساختند پس از آن کتاسب بن لهراسب بار دیگر آن قلعو را آبادان ساخته و دیواری در میان ولایت ما در النهر
 و ترکستان کشید و چون نوبت بسکندر روی رسیده در وقت آن افزوده تا شتر نام ملکی از تاجمین الشهر را
 ویران کرده اثری نگذاشت پس بشیر کند اشتهار یافته عرب عرب ساخته سمرقند گفتند و بر منی گویند که چون بگویند
 شمر بن افریقش بن ابرهه بجانب شرق نهضت نمود و تخریب بلده سفت که در آنوقت آبادان تمام داشت امر
 فرمود و در بر ایران شهر دیگر اعدا شد و ترکان الشهر را شتم کند گفتندی یعنی ده شمر چه کند بزبان ترک نام
 ده است بر در ایام سمرقند گردید و زبیب السیر آمده که در زمان ولید بن عبدالملک قتیبه بن مسلم الباهلی از جانب
 حجاج سمرقند را محاصره کرده و بعد از پنج ماه عوز کن حاکم آنها طالب صلح شده قبول نمود که سه سال دو بار هزار
 هزار درم و سه هزار برده ارسال نماید قتیبه بعد مصالحه سمرقند و آمده سجدی ساخت و سبزی که یافت
 در آنش انداخت ما در واقعات باری آمده که اهل سمرقند در زمان خلیفه ثالث مسلمان شده اند و از تابعین
 قثم بن عباس بر آن ولایت دست یافته و بعضی قثم را داخل صحابه بشمرده اند قبرش در سمرقند بر کنار دروازه این
 بزار شاه شهرت دارد و در زمان صاحبقران نوعی آبادی یافت که بر جمیع بلاد اعظم ایران و توران رحمان
 پذیرفت بعد از آن الخ بیگ کورکان در آبادی آن باقصی غایت کوشیده در وسط شهر مدرسه رفیع و خانقاهی
 رفیع بنا فرمود و در ظاهر بلده رصده بنا نهاد که نسیج کورکان از آن بصول پیوسته و احوال تقادیم را از آن
 استخراج مینماید چه قبل ازین نسیج ایلخانی همول بوده در واقعات باری آمده که ابتدا بطلیس حکیم در صد
 رصده بن شده و پس در هند بزمان راجه بکر حاجیت در آیین و دو تا رصدهی بسته اند که تا حال همول هندوان
 آن زیکت و در زمان اسلام اول رصدهی که بسته شده در عهد مامون عباسی بوده و نسیج مامون آنان

بت آورده و بعد از آن تا زمان هلاک و دیگر صدی نبسته بود در خانه روضه الصفا مستور است که در نواحی شهر
 سمرقند جاتی است که آنرا پشت قتلوران خوانند روز قیامت بمقاومت هزار شهیدان آنجا بر خیزد که بر شهیدی بمقاد
 هزار کس را شفاعت کند چون در آن همیشه کفار می بودند حقیقت این حدیث برابر با یک است مشتبه می بود تا سلطان
 سبزواری با کفار قرآنی مد آن موضع می رسید دست داده خلق کثیر جمعی غفیر از اشک اسلام بر وجه شهادت رسیدند
 و در زمان تاتار نیز بسیاری از مسلمانان در آن مکان شهید شدند ابو القاسم بن سهاش از بزرگان وقت خود
 بود یکی از وی پرسید که اب جیت گفت آنکه خود را بشناسی ابو القاسم الحکیم در موالات و عیب نفس و آفات
 اعمال سنیان نیک از بسیار است معتقد ابو بکر و راق بوده تا غایتی که گفته اگر پس از مصطفی صلوات الله علیه بودی
 ابو بکر و راق بودی ماشمی سفیدی از میدان ابو بکر و راق بوده گوید که باشیج در راهی میرفتیم بر یکسوی
 رودای او حوت خادیدم دو دیگر سو حوت میم کی رسید گفت از انجبت نوشته ام که هرگاه خامنه اخلاص بخاطرم گردد
 در بگاه میم مروتم یاد آید از خواج عبدالقاری نقلت که اخلاص آن بود که در مساملت با او کس دیگر نه بینی
 و با خلق مروت برای آن باشد که ناگوار نباشی حافظ ابی عبدالقادر بن عبدالرحمن بن فضل بن بدر
 الدارمی از کمال فضلا است و در علم حدیث مرتبه داشت که در پانزده حدیث میان او و حضرت م زیاد از
 کس واسطه نبوده صحیح دارمی داخل صحاح است در سن احدی و ثمانین و مائة بوجود آمده و در حسن و سبعین و مائین
 در سمرقند در گذشته شیخ ابو منصور را ترمیدی از آنکه کاست آنکه کلا و فرقه اندکی ترمیدی و دیگر اشوریه ماتریدیه شیخ
 ابو منصور بنو بند ماتریدیه است از محله های سمرقند فرید الدین ابو عبدالقادر محمد الرودی کی از نو اور فلکی
 بوده در زمره نام از عجایب ایام اگر چه که بوده اما خاطرش غیرت خورشید و مه بوده اگر چه بعد از آنکه ابابصیرت
 داشته تولد وی از رودک سمرقند است از ما ذر تا پیناز آئیده در پشت ساکی قرآن تمام حفظ نموده بعد از آن
 بشور غیبت کرد و دلوی آن بکوب ترین وجهی بر افراخت ویرا اعتقالی آوازی خوش داده بود در آخر مطربی افتاد
 و بر بیا سوخت و کارش بکمال رسید امیر نصر بن احمد سامان که امیر خراسان و ماورالنهر بود بقرت خویشش
 مخصوص گردانید شروق اندوخت که دوست غلام زر زیدش بوده چهار صد شتر و زریر بن او میرفته اگر در زمان
 آل ظاهر و آل لیت شاعری چند مثل جنظله با غنسی و حکیم فیروز مشرق و ابوسلیک کرکانی بر خاستند اما چون نوبت بال
 سامان رسید رایت سخن بالا گرفت قدوة الشوای آندو در مان رودکی بود او اول کسیست از عجایب که دیوان شعر
 ترتیب داده در ترجمه همین مذکور که اشعار وی بجز از هزار و سیصد و بیست رسیده بود در بعض نسخ آمده که اشعار وی

صد دفتر بوده از شورای عهد آل سامان عدل پرورد فضل گستر بودند همواره نام نیک را خریداری میکردند ملک
ایشان از بار ترک تا حدود هند و فارس و عراق بوده و اکثری از اهل توابع تبریز اندند نفر بود مدت ملکشان
صد و سی سال و شش ماه چون شمر از آن در طبقه سلاطین میان مجله اول مذکور اینجا باین دو بیت اکتفا رفته
نه تن بودند زال سامان مذکور بگشته بامارت فراسان مشهوره اسمعیل و احمدی و نصری و در نوح و در عبد الملک
و در منصوره و بعضی که در نفر شمرند ابو ابراهیم اسمعیل بن نوح را که بنظر استهبار داشته داخل بادشاهان شمرند
آوردند که چون ایک خان از کاشغر آمده بر عبد الملک مسلط گشت مستغیر بر آورد و پراگنده مفید ساخت و او از
حبس گرفته چند سال در اطراف ماوراء النهر و خراسان تکس و پو کرده با ایک خان جنگ نموده یک مرتبه
منظر گشت اما آفریدست ابن پنج اعرابی که از جانب سلطان محمود بود و قبل رسیدن از آن دو مان کسی که شوکت دی بوده
آوردند که او همیشه بر بالای اسب بسر می برده و پیوسته بازه می خواند ظهیر الدین الکاتب محمد بن علی الکاتب
سوار مرکب با عنت بوده از مولفانشند با دنامه است و اعراض سیاست و سمع الظهیر در نظم خوش دستگاه بود
ملک الکلام عمر بن محمد الغزالی البخرنا بومی مذکور می نام آورست از سمرقند بخارا آمد و در پنج سکونت نمود
و در ایجاد دولتها دیدگاهی بشو توجده فرمودی ابو سعید احمد بن محمد المنشوری در زمان سلطان یحیی الدوله لوی
مضاحت می افزاشته شاعری بناش نیک توشیح داشت سعید الشواره استاد ابو محمد الرشیدی شاعر
قوم و استاد صنعت با سواد و سخنان مکاتبات و شاعرات داشت در چهار مقاله آمده که وی در خدمت
سلطان ابراهیم خاقان عظیم محترم بوده عمیق در آن حضرت ملک الشواره بود و بالفردت شورای آل خاقان مثل
لولوی دکامی و کبیری و سپهری و جوهری و سعدی و علی شطرنجی و علی تائیدی و کبیری و غات و شاری ساعزچی تمام
خدمت دی مینمودند رشید بسر خود بوده و توجده بادشاه رخیل و خدم بر وزیر داشته سید الشواره لقب یافت
از مولفانش یکی زینت نام است که در علم شواره از زینت عبارت فصیح آری است نظام الدین احمد بن علی
العروضی در مثنوی از مستفیدان صنعت است و چند تالیف در آن پرداخته مجمع النوادر و چهار مقاله در شراز
مصنفات اوست نور الدین محمد عوفی در تذکره خود ویرا در ملک شورای سلطان طفول بن ارسلان سلجوقی نوشته
اما در چهار مقاله خود را از منتسبان لوک خود شمرده چنانچه در جای می آورد که بنده مخلص احمد بن علی النظامی چهل
و پنج سده است که در خدمت این خاندان بنده کی موسوم است و خداوند ملک الجبال علاء الدین ابو علی بن حسن
بن الحسین که زندگانش در راز با در وطن من بنده اعتقاد تمام داشت حمید الدین البجوهری المستونی

از صنادید آن شهر بل اعیان تمام ما در راه انهر بوده همواره میان او و حکیم سوزنی شاعرات مؤید الدین استاد
 زمان و قدوه در انست مکنان لفظیلتش اعتراف نمودندی از متفقواتش بهلوان نامه است مدد و حشس بهسلوان
 جلال الدین بوده اجل الا فضل شهاب الدین احمد بن المؤید شهاب سهای معالی و خلاصه ایام ولیالی بوده
 همان فصاحتش فصاحتی داشته که پای کمان آنرا سپردی اجل المحرم بجها والدین الکریمی از اعیان همفند
 و نتایج صنیش همچون شکر و قند از وطن بخراسان توجه کرده در مملکت نیر و کمال یافت ملک شمس الدین ملک آنجا فایت
 مؤنذر کمالش سبذول فرمود روز و روزش جنبیت خاص جهت سواریش فرستاده دیگر مرامم ازین قیاس تو آنکرو
 ملک الکلام سید حسن اشرفی در لطیفه گوئی و لطیفه پردازی بحال نداشته بآنکه سبک روح و آسسته بوده
 صدای صیت فضلش بجلد سماع رسیده اشعارش عالمگیر شده اجل المحکم ابو علی شطرنجی چون در شطرنج ماهر بوده
 این تخلص گزیده از شوای آل قاتان بود در آنحضرت رونق تمام داشت محمد عوفی در تذکره خود آورده که در ماه رمضان
 روز شنبول جوت البت کجک در آن دیار آید خلق بآدنش شادی کنند چه او را بیشتر قدوم بهار دانند زیر عصر و سقان
 علی را استخوان کرد که قصیده بگوید که ردیف آن کجک باشد حسب الامر دستور قصیده عزابدهیه گفت افصح
 الکلام امیر روحانی از ساکنان سالک سخندان بوده ابتدا در خدمت سلطان بخرامشاه عزیزی بسر برده
 بعد از آن ملازم اتسد خوارزم شاه ملازم گرفته بامر کنابی مشول داشته تا دنگذشت در تاریخ صبح صادق نوشته
 که در لشک مشرفین بستانه سلطان شمس الدین ایش صاحب دلی رنهور کرد و گرفت پس بند و رفت و استیلا
 یافت حکیم روحانی از بخارا بخدمت او پیوست و قصیده گذرانیده صلح جزیل یافت مولانا جمال در فضل کمال داشته
 و در شهر جمالی خواجه کریم الدین در سلک مریدان و مخصوصان شیخ نظام اولیا انظام داشته و بعد از فوت شیخ
 سلطان محمد تعلق ویرا بختاب انوار الملکی مخاطب ساخته شیخ الاسلام مالک محمود سگرو انید مولانا ناصر الدین
 ابراهیم که چند گاه رایت صدارت میرزا شایرخی از اراخت و خواجه عبدالملک که برده ایه ماشیه نوشته
 و بر تمام آن موفن نگشته و مولانا فاضل که بیشتر شبیه ماشیه تصنیف کرده و خواجه فضل الله که در نفعه
 ابو حنیفه ثانی و در عربیت ابن حاجب دویم بوده و مولانا کمال الدین عبدالرزاق که کتاب مطلع السعدین گفته
 از نیکان و بزرگان آن شهر و مکان بود در بساط طلی حضرت بوده اول حصیری تخلص میکرد از مدعا ان سلطان خلیل بن
 میرانشاه کورکان بوده هزار و نیا صلا این بیت یافته منته دل شیشه و چنان تو بهر گوشه بر بندش بهستند مبادا که
 بنا که سگتدش ریاضی اگر چه نیکو ضمیر همانی طبیعت بوده اما بنا بر فرط عجب از نظر افتاده میر سبت جوهری

عروض و قافیه را خوب سیدانسته سیرتنبی بجز نموده امیر علی شیر نغم آورده امیر قزلباشی از مرصعانی همت بر کسب سعادت می گماشته دشمنی گفته خواجه حاجی محمد از خوش طبعان آن مکانست در آن عمر که فریاد شده این بیت گفت سینه از شوق زگس تو که بستیم دست از دو مولانا ابوالخیر در انواع فضائل نصاب کامل داشته در حرکت ارسطوی اول و در طبابت بوعلی ثانی بوده در آن سلطنت ابوالغازی سلطان حسین میرزا بھرات رفته تا زمان استیلای محمد خان شیبانی اجمالی بود محمد خان بعد مراجعت و میرا با در راه انهر آورده در رعایت تنظیمش داشت چون کرت ثانی یورش فراسان دست داده کسکفر سلطان دالی پنج شفاست تمام مولانا را از خان مذکور طلب داشت در آن زمانش با سلطان بجای رسید که هر گاه مولانا را رجوعی بودی کسی بطلب سلطان فرستادی اشعار گزیده دارد مولانا یونس مہر قندی قدوه ارباب علم و عرفانست از ادب انهر بسند آمده درس شش موقوف و علوم دیگر بجز شاه من داد در سنه احدی و حسین دشمنان در گذشته مولانا قاسم کاہی از اعیان سادات نامش نجم الدین محمد کنیتش ابوالقاسم بوده در پانزده سالگی خدمت مولانا عبدالرحمن جامی دریافت پس از آن در بہار صحبت نامش کرمانی که مذکور شد و شاه جهانگیر نام داشت رسیده منفعت بسیار یافته حق تعالی ویرا چندان قبول فرمود بخشیدہ بود کہ ہر چہ کردی بدین نمودی با دوز علوم ظاہری از ابطال رجال بود چہ مکر را یک تنہا بیت مرد و بیشتر مجاہد کردہ فائق آمدی دور دیدن بر بسیاری از جلد و دان سبقت بردی هیچ روشی و سعی اختیار نکردی اگر بر بند داشتندی برہنہ بودی و اگر پوشانیدندی پوشیدی در بدیشان مرز و مکر ہر زہ کہ در خزانہ خود را بوی بختی نظر کردہ اشیاء در دینان دستحقان نمود طریق خواجہ داشت و آن جہا کہ است ہوش در دم نظر بر قدم خلوت در کجمن سحر در وطن در زمان اکبر بادشاہ از راه بہار سندانقادہ تفقدات و انعامات بسیار یافته بواسطہ یک قصیدہ یک لک تنگ یافت و حکم شد کہ ہر گاہ مولانا بجزو آید ہزار روپیہ بصیغہ پانی مرثوہ دہند دیگر بدان مجلس وارد شد در بنارس بخش بہادر خان زمان سیر برد پس از آن باکرہ افتاد و عمر با بیان رسانید فنش در جواری و روانہ مدار جای بانام است عمرش شہور صدودہ سالہ بودہ از روی طرفگی می گفت کہ من از خود اوہ سال خوردم شیخ فیض تاج فونش دوم از ماہ ربیع الثانی یافتہ مولانا قاسم بخاری از شاگردانش رفت ملا قاسم کاہی یافتہ میر یوسف اسر آبادی خوش طبع گفته مولانا در فن موسیقی و ادوار فائق بر نادرہ طبعان روزگار بودہ چند صوت و عمل و کار از وی شہرت یافتہ مولانا صادق حلوانی فاضل چرب سخن شیرین گفتار است بنا بر آنکہ از بنا بر شمس الامتہ حلوانی بود بکلوانی شہرت یافتہ از کمل تلافی احمد جنیدی است بعد تحصیل فنون فضیلت

بعزم بیت اشتر وارد شدند لبایه تربیت پر مخان ندتها در لاهور بدرس و افاده پرداخته مگر زیارت
 بیت اشتر رفت و پس از معاودت نیز روزی چند علمی خان اعظم میرزا عزیز کو که با بیان آورده عزیمت کردند
 نمود محمد حکیم میرزا انگذاشت و بعضی متداولات در خدمتش بگذرانید و بتدریج زمام مهابت مالی و ملکی با و سپرد
 مولانا سالی چند بران نسق گذرانده بوطن مراجعت نموده در گذشت گاهی متوجه شو کرد میری بدینی مشهور ببولانا
 زاوه در سعت مشرب و اطلاع بر علم تاریخ و وقوف در علوم غریبه از مشرندان آن خط و مکان بوده گاهی گفتن شعر
 پر دختی تروی رود پرش در سرات بزمه نویندگان سلطان حسین میرزا انشام داشته وی پند آمده
 مت زمانه در شونیکو طبیعت بوده فکارسازی از زمان عبداللہ خان تا ایام عبداللہ خان مشاء الید میرزا بیست
 بو نور فضل شوری گفت اما در پیش تریح بر دیگر صفات داشت منطری منظور نظر پر مخان بوده و در ضمن
 سخنان اکثر اطراف داشته شومواره می گفت میرزا ششم محترم در هند وارد با و اومت انیون حافظ بقایت
 داشت که تمام کتاب مهابرت را که مستحق آسانی عزیز و حکایات عجیبه است در ذکر داشت و شومصاف می گفت
 صالح ندانی با شاره فل بابای کو کتاش عبداللہ خان شوی موسوم بعبداللہ خان نام در سلک نظم کشیده
 افکار سخن گذار سمرقند است اعلی شاعری از ولایت ما در راه انهر است ملا بدیع از اکابر آن دیار و شوری
 روزگار بود و سهمای از سادات ماورای انهر در شونیکو گوی قنارت داشته شمش طوش صطال عرضش
 لظال در جنوب سمرقند واقع شده بنا بر اینک اطرافش در غایت خفرت در سبزی می باشند فتنه انفراد شهر
 سبزش نیز میجو اند مضافات فیض بسیار دارد از انچه کتاب ترخان که مسقط الراس امیر تیمور کو کانت
 امیر تیمور سعی موفور نمود که آنرا در الملک سازد بنا بر جوار سمرقند کجسول نه پوسته اصل امیر خسرو نیز از
 شهر و کششش بوده مردوش ابو اسحق بچود احسان سعوت جهان بود یکی از دوستانش را اگر ناری عرض
 پریشان ساخته بود باوی عرض کرد چندان داد که آن وام هم او باشد و باقی سعیش عمرش ماند از ان پس خود را
 ملامت کردی و گفتی چرا از حال دوستان چنان غافل باید بود که شانرا حاجت بسوال افتد خواجه ابو البرک
 از ستودان آن شهر بل تمام ماوراءالنهر بود و شوری بته یگفته دو سپرد داشته یکی خواجه بها و الدین که بسیار
 با قدر و بها بوده و شونیکو بها گفتی و دیگر خواجه ایوب و نور استوار و دسعت مشرب و لطف فرحیت حسن
 طبیعت عدیل و نظیرند داشته اشعار بلطافت گفتی لشف در زمان سلف سموری موفور داشت بواسطه
 حوادث خراب شده بتدریج باز رو با وای آورد بنا بر استیلای بخت ثانی خراب شد عبداللہ خان چندان آبا کرد

که تا حال همان آبادی است نصف را بعضی نمیشد و قرشی نیز گویند ظاهر این اسم بعد از تسلط چنگیز خان یافته
و بعضی آن هر دو بلده علیهمه دانند کتب بگرد و تقدیر عطا بن مقنع خراسانی که در مجلد اول مذکور در اینجا
بجای ماهی مصنوع ساخته که چهار شهر بر توایش رسیدی قراشی بر جنوب سمرقند واقع شده تا سمرقند سیزده
فرسنگ است در ماوراء النهر طایر است که ترکان آنرا بازی فرامیگویند چون قراشی آن مرغ بسیار
می باشد مرغ قرشی نام بر آورد مردش الصدر الامام شرف المله والدین حسام الامامه محمد بن ابی بکر
در فنون فضائل گیانه دور شیون بزرگی و جلال یک بوده هر بار او آویند در بخارا مجلس وعظ نهادی و معطشان زلال
طلب را سر خوش کیفیت مال علم و ایقان ساختن قصیده ردیف نشکند که در آغاز گفته بود که شهره آفاق است محمد عیون
در تذکره خود آورده که شرف الدین حسام در الوقت که بسفر قبله رفته چون بری رسید خاقان هم آنجا بود بدیدنش
رعنت فرمود عمر خاقان هم آنجا بوده چون مجاوره یکدیگر انسی گرفت خاقان پرسید که مولانا را لقب چیست عمر خاقان
گفت مولانا شرف الدین حسام که بحسام بیان حق را شرح و باطل را شرح کند گفت صاحب نشکند اشاره بهمان
قصیده است مولانا ازین سخن سخت تشکست چه اید در انواع علوم دینی است ادا بود در ایشرا برسی نسبت کردن لائق
منصب نبوده گفت در اوایل ایام جوانی خاطر بان شیوه رعنت داشته اما در وقت است تا ازان استغفار کنیم
خاقان گفت ای مولانا بایست که تمام دیوان من ترا بودی و آن یک قصیده تو مرا چه انگه اکثر عمر من برین شیوه
مصرفت نایک بیت بان نشن بجویم خاطر مسامحت نکرد پس از ساختن غلامان از در در آمدند و پیش هر یک یک تاس
اطلس و یک نهر زر بود پیش حسام الدین بنهادند و معذرت خواسته افلیح تمناج خان ابراهیم بن الحسین
مدوح شرف الدین حسام بوده از خانان ترکستان است چون در مملکت مستقل شد با و نور جنوب سمرقند آمده تصرف
کشید و سالها در آن دیار بسر برد و علما و فقها را رعایت نمود گویند تو ترش از کتبت بود پیوسته منصف نوشتی
و بدست مجهول دادی تا بفرز خنی و خوراک خود ازان ساختی در اول جوانی گوی بینی در باغی التاشمیکر و السید
الاجل مفتی العصر الداعی الحسینی شیخ الاسلامی نمیشد همیشه بان سلسله تعلق داشته در عصر خود
مرجع آن شهر و کشور بود اما تا بنظم پرداختن تاج الشوا محمد بن علی السوزنی فاضل لطیف طبع شیرین سخن
بوده همکنان در حدیثش ممتاز داشته اند و تاق مبهت تکمیل علم به بخارا رفته خواست سعادت نماید ناگاه نظرش را
بر در دکان جوان سوزن کبری افتاده عاشق شد بان فضل و کمال چون سوزن عشق در دامن دیش خلید رفته
شاگرد استاد سوزن گرد شد بدین مناسبت این قصه گزیده اول بهزل آمل بود آخر ازان انابت نموده در فتح